

معناشناسی واژه «خلیفه» در قرآن و ارتباط آن با موضوع «امامت» با تأکید بر هم‌نشین‌ها

علیرضا طبیبی^۱

فاطمه دسترنج^۲

چکیده

رویکرد معناشناسی و توجه به روابط مفهومی در پژوهش‌های قرآنی با ارائه راهکارهایی نظام‌مند، لایه‌های جدیدی از معنا را کشف و زمینه‌شناخت معنای واژگان را فارغ از هر پیش‌فرضی فراهم می‌آورد. واژه «خلیفه» از مفاهیم مهم قرآنی مرتبط با موضوع «امامت» است که مسائلی در خوانش قرآنی این واژه در کلام اسلامی مطرح است. بنابراین، تبیین دقیق این اصطلاح و کشف چگونگی ارتباط آن با مقام امامت، امری ضروری است. از این رو، مقاله حاضر با روش تحلیلی - توصیفی در صدد شناخت مؤلفه‌های معنایی «خلیفه» و سنجش میزان انطباق آن با مقام «امامت» است. تحلیل آیات مشتمل بر واژه «خلیفه» و مشتقات آن براساس قرائن هم‌نشینی و هم‌آیی‌های این واژه در بافت آیات و کشف مؤلفه‌های معنا ساز آن، منجر به کشف مراتب معنایی واژه «خلیفه» و انطباق مقام «نبوت» و «امامت» بر مقام «خلیفه الهی» شده است. امر خلافت که بین مردم، همراه با تعقب، بعدیت و تأخر زمانی است در جانشینی انسان از سوی خداوند، تأخر کیفی داشته و مشتمل بر بالاترین مقامات ربّانی و روحانی است. با عنایت به مؤلفه‌های معنایی «خلیفه» در قرآن و در نظر داشتن هم‌نشینی‌های این واژه، تمامی جعلیات الهی در امور تشریحی و تکوینی به اراده الهی است و وجود صفاتی چون ایمان، عمل صالح و علم برای احراز مقام استخلاف لازم است. لذا مفهوم واژه خلیفه با موضوع امامت در نظام معرفتی شیعه، تطابق دارد.

واژگان کلیدی

معناشناسی، خلیفه، نظام معرفتی، امامت.

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اراک. (نویسنده مسئول)

Email: a-tabibi@araku.ac.ir

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اراک.

Email: f-dastranj@araku.ac.ir

پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۹/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۸

طرح مسأله

از آنجا که برخی واژگان قرآن در گذر زمان، تطوّر معنایی یافته و یا تحت تأثیر دیدگاه‌های کلامی و غیر کلامی دچار ابهام شده، پژوهش و بررسی معنای دقیق آنها ضرورتی انکار ناپذیر است، رویکرد معناشناسی و توجه به روابط مفهومی در پژوهش‌های قرآنی با ارائه راهکارهایی نظام‌مند در تعریف دقیق مفاهیم مورد مطالعه، موثر بوده و لایه‌های جدیدی از معنا را کشف و زمینه شناخت معنای واژگان را فارغ از پیش فرض‌های کلامی و غیر کلامی فراهم می‌آورد. واژه «خلیفه» از مفاهیم مهم قرآنی است که مباحث و مسائلی در خوانش قرآنی این واژه در کلام اسلامی مطرح است، لذا «معناشناسی»^۱ که کشف سازوکارهای معنا را با مطالعه‌ای علمی به عهده دارد، می‌تواند معانی پنهان در پس لایه‌های متن آشکار سازد و به فهم دقیق این اصطلاح قرآنی یاری رساند، زیرا معناشناسی مصطلحات قرآنی یا همان واژه‌پژوهی موضوعی از روش‌های کاربردی و مؤثر در تفسیر موضوعی برای کشف و استخراج نظریه قرآن با استفاده از هم‌نشینی‌ها و واژگان کلیدی و پربسامد اصطلاحات و مفاهیم قرآنی است. از طریق این روش می‌توان در شبکه معنایی قرآن با بررسی واژگان در بافت و سیاق آیات و همچنین کشف هم‌آیی‌های مؤثر در مؤلفه‌های معناساز واژگان به معنای جدید از واژه دست یافت که ضمن هم‌پوشانی با معانی قبلی و خارج از شبکه قرآن می‌تواند معنای جدیدی را ارائه دهد و منجر به توسیع معنایی^۲ واژه شود. فرضیه این نوشتار، آن است که معناشناسی خلیفه و توجه به روابط معنایی و مؤلفه‌های مفهومی آن، حاکی از وجود نسبت معناداری میان این واژه و موضوع امامت در منظومه معرفتی شیعه است.

در رابطه با پیشینه این بحث، مقالات «بررسی تطبیقی مفهوم خلافت در کلام شیعه و اهل تسنن» از عبدالعلی موحدی، «بررسی مفهوم «خلیفه الهی» انسان در آیه خلافت» از علیرضا کاوند، «بازیابی ابعاد تفسیر کلامی آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» از محمود کریمی و همکاران (۱۳۹۱)، «پیوند مفهوم خلیفه الله در قرآن با امامت از دیدگاه متکلمان

1 - Semantic

2 . semantic widening

فریقین» از فتح‌الله نجارزادگان و سلمان بابائی گواری، بررسی معناشناسی و تفسیر آیه خلیفه الهی از حسین باقری (و علی نصیری - سید احمد میریان) قابل ذکر است که این مقالات عمدتاً آیات مربوط خلافت و مفاهیم و تعابیر موجود در این آنها را از بُعد تفسیری مورد بررسی قرار داده‌اند. در حالیکه که پژوهش حاضر با روش معناشناسی به استخراج مؤلفه‌های معنا ساز و کاربردی در واژه «خلیفه» و پیوند این اصطلاح با مفهوم «امامت» می‌پردازد. لذا نوآوری این پژوهش، تبیین مؤلفه‌های مفهومی واژه خلیفه و نسبت سنجی این مؤلفه‌ها با موضوع امامت در منظومه معرفتی شیعه است.

با توجه به اصل مسلم ختم نبوت و همچنین عقیده شیعه مبنی بر جانشینی ائمه (ع)، امامت تالی تلو نبوت و شق دوم خلافت است. لذا با عنایت به اهمیت آن، مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به این سؤال است که ارتباط مفهومی واژه «خلیفه» و مشتقات هم معنای آن در بافت قرآنی با دیگر واژگان همنشین چیست؟ و مؤلفه‌های معنایی مستخرج از واژه خلیفه و اشتقاقیات دیگر آن در بافت قرآنی کدامند؟ و این مؤلفه‌ها چه ارتباطی با مفهوم امامت دارند؟

در واقع در این پژوهش خلیفه، یک مصطلح قرآنی است و مصطلح پژوهی موضوعی که در واقع نوعی تفسیر موضوعی حول اصطلاحات قرآنی است (مسلم، ۱۹۸۹م، ص ۲۳) می‌تواند بسیار موثر باشد؛ زیرا معناشناسی و مصطلح پژوهی مبتنی بر بافت زبانی، معنا را برحسب روابط بینامتنی چون: بافت و سیاق، روابط همنشینی و جانشینی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. واژه پژوهی و تحلیل لغوی «خلیفه»

برای تبیین هر مفهوم قرآنی، واژه شناسی و تحلیل صرفی و اشتقاقی آن، ضرورتی اجتناب ناپذیر است لذا گام نخست در معناشناسی مفاهیم قرآنی، معناشناسی واژگانی است و بهترین راه برای رسیدن به روش علمی برای تجربه و تحلیل ساختار بنیادی یک واژه، سعی در توصیف مقوله معنایی آن به وسیله شرایط و اوضاع کاربرد آن و توجه به این نکته است که چه ویژگی محیطی و یا متنی لازم است که واژه‌ای بتواند دقیقاً برای بیان و توصیف رویداد معینی به کار رود و تأثیر قرینه در معنی کلمات چیست (ایزوتسو، ۱۳۶۰،

صص ۷-۱۴).

«خلیفه» از ماده «خلف» با احتساب مشتقات آن، ۱۲۷ بار در ۴۰ سوره و ۱۱۶ آیه ذکر شده است. اصل واحد و معنای اولیه ماده «خ، ل، ف» به معنای چیزی است که در پشت چیز دیگری قرار دارد. خلیل بن احمد می‌نویسد: «خلیفه کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند و جای او را می‌گیرد» (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۴، ص ۲۶۷).

ابن منظور نیز بیان می‌کند: «خَلْفَهُ يَخْلُفُهُ» یعنی جانشینش شد... «خَلْفَ فُلَانٍ فُلَانًا» یعنی فلانی جانشین فلانی شد... «اسْتَخْلَفَهُ» یعنی او را جانشین خود قرار داد. «الخلیفه» کسی است که به جای شخص پیش از خود می‌نشیند. جمع «خلیفه»، «خلائف» است (ابن منظور، ۱۹۹۵ م، ج ۹، ص ۸۲).

راغب در مفردات آورده است: «و الخلافة، النيابة عن الغير اما لغيبة المنوب عنه و اما لموته و اما لعجزه و اما لتشريف المستخلف و على هذا الوجه الاخير استخلف الله اولياءه في الارض» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۵۶). لذا طبق تعریف او خلافت در مواردی چون:

- ۱- جانشینی به علت غیبت دیگری (جانشین کننده)،
- ۲- جانشینی به علت مرگ دیگری (جانشین کننده)،
- ۳- جانشینی و نیابت به علت عجز و ناتوانی دیگری (جانشین کننده)،
- ۴- جانشینی به خاطر ترفیع و بزرگداشت جانشین و رساندن او به شرافت و کمال می‌تواند صادق باشد.

بدیهی است جانشینی انسان آنگاه که از خداوند واقع شود، سه مورد اول از موارد ذکر شده به خودی خود موضوعیت خود را از دست خواهند داد. چون امر خلافت آن‌گاه که بین مردم واقع شود، همراه با تعقب، بعدیت و تأخر زمانی است ولی در جانشینی انسان از خداوند، دیگر نمی‌توان تأخر زمانی را مطرح کرد بلکه بنا به گفته برخی محققان، تأخر در این امر، کیفی بوده که مشتمل بر بالاترین مقامات ربّانی و روحانی بوده و مقامی بالاتر از آن قابل تصور نیست (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۴، ص ۲۶۶).

طریحی نیز آیات و روایاتی را ذیل ریشه «خلف» مورد بحث و بررسی قرار داده و

معنای هر کدام از اشتقاقات ریشه «خلف» را- با توجه به آیه و حدیثی که آن لفظ مشتق از «خلف» در آن به کار رفته- بیان نموده است. او ذیل عنوان «خلیفه» می‌نگارد: «خلیفه» به معنای سلطان اعظم و پادشاه بسیار بزرگ مقام است... «خلیفه» کسی است که به جای شخص رونده می‌نشیند و مکان او را پر می‌کند» (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۵، ص ۴۹).

نکته قابل توجه آن است که منابع لغوی، دو جمع «خلائف» و «خلفاء» را برای خلیفه بیان کرده‌اند. البته برخی از لغویون معتقدند که «خلائف» جمع «خلیفه» و «خلفاء» جمع «خلیف» بوده و «خلیفه» مؤنث واژه «خلیف» است (ابن منظور، ۱۹۹۵م، ج ۹، ص ۸۲). طریحی معتقد است که «هاء» در «خلیفه» برای مبالغه است که در این صورت، در مفهوم جانشینی و خلافت دلالت بیشتری دارد (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۵، ص ۴۹). بنابراین، قدر مشترک لغویون در معنای «خلیفه»، نشستن چیزی جای چیز دیگر است.

۲. تحلیل معنایی مفهوم قرآنی واژه «خلیفه»

با عنایت به معناشناسی واژگانی و معنای اساسی واژه مورد نظر و مشتقات آن به تحلیل معنایی آیات مربوط از طریق مؤلفه‌های معنایی آن می‌پردازیم.

اشتقاقات مختلفی از ماده «خلف» در قرآن آمده است که این اشتقاقات، هم به دلیل اختلاف ساختاری و هم با توجه به قرار گرفتن در همنشینی الفاظ و عبارات خاص، به جای یک معنای اصطلاحی چندین معنای اصطلاحی ارائه می‌دهد. به عنوان مثال، «مُخْلِيفٌ» در این آیه «فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفًا وَعْدِهِ رُسُلُهُ...» (ابراهیم/۴۷) به دلیل همجواری با واژه «وَعْدِهِ» معنای اصطلاحی «خُلف وعده» را بیان می‌کند. در مجموع هشت معنای اصطلاحی از ماده «خلف» به دست آمده است که عبارتند از:

۱. جانشینی؛ ۲. خلف وعده؛ ۳. اختلاف و ناسازگاری؛ ۴. تخلف ورزیدن؛ ۵. آمد و شد شب و روز؛ ۶. پس، پشت سر؛ ۷. خانه نشینان؛ ۸. قطع از خلاف.
- از بین معنای اصطلاحی ارائه شده، با توجه به اینکه موضوع این تحقیق در راستای «خلیفه الهی» است، بنابراین جامعه آماری ما شامل آیات مشتمل بر مشتقات «خلف» به معنای «جانشینی» است.

۳. مؤلفه‌های معنایی «خلیفه» در ساخت‌های اسمی آن

ساخت‌های اسمی «خلیفه» در قرآن، شامل خود واژه «خلیفه» به صورت مفرد، جمع آن به صورت «خُلَفَاء» و «خَلَائِف»، مصدر آن به صورت «خَلَف» و یک مورد هم اسم مفعول از ماده «استخلف» است. آیات مشتمل بر این تعابیر به ترتیب اولویت برای فهم معنای «خلیفه الهی» در قرآن و کشف و استنباط مؤلفه‌های معنایی این اصطلاح طرح و بررسی می‌شوند.

۳-۱- خلیفه

آیات مشتمل بر واژه خلیفه» در قرآن دو آیه هستند که عبارت‌اند از:
 الف) «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره / ۳۰).
 گفته شده است این آیه، نخستین و مهمترین آیه در زمینه خلافت الهی به شمار می‌رود (فاریاب، ۱۳۹۱ش، ص ۱۱۱). از جمله هم‌آیی‌های معنادار که از مؤلفه‌های معنایی برای خلیفه است، معنای جعل است. از بعضی روایات در این باب استفاده می‌شود که مقصود از جعل خلیفه، نصب پیغمبران و اوصیاء ایشان بود که جانشینان خداوند در زمین و این معنی انطباق بلفظ جعل است... (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۵۳). جاعل خلافت باید همان کسی باشد که منصب خلافت را اعطاء می‌کند یعنی خلیفه باید از طرف خدا به خلافت نصب شده باشد چنان که آیات زیر مؤید این مطلب است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام/۱۲۴)، در خطاب به حضرت ابراهیم می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴) و به حضرت داوود می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً» (ص/۲۶). رسالت، امامت و خلافت هر سه منتسب به جعل از جانب خدا و همنشین با این معنا شده است، بنابراین ویژگی مشترک آنها همان انتصابی بودن از جانب خداوند خواهد بود.

«سفک و افساد»، «تسبیح و تقدیس» هم‌آیی‌های کلیدی این آیه محسوب می‌شوند. ملائکه دو صفت «سفک و افساد» را به آدم(ع) و ذریه او با توجه به موصول عامی که در کلام آنها وجود دارد، نسبت می‌دهند و وجود دو صفت «تسبیح و تقدیس الهی» در مورد خود را عاملی برای احراز این مقام می‌دانند، خداوند با عبارت «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» به

عدم آگاهی آنها در مورد «خلیفه» حکم می‌کند. این مطلب با توجه به نوع گفتمان خداوند و ملائکه در این آیه نشان از آن دارد که «خلیفه» باید مبرا از فساد و خونریزی باشد. چون در آیات بعدی (بقره/۳۱-۳۴) ویژگی‌هایی برای این خلیفه بیان می‌شود که وی را قابل مسجود شدن می‌کند و آن ویژگی تعلیم اسماء الهی به خلیفه است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/۳۱)، «خلیفه» مظهر و تجلی تام اسماء الهی است و به واسطه این مقام بر سایر افراد بشر ولایت دارد. بنابراین نتیجه منطقی این آیات، عدم ارتکاب سفک و افساد توسط «خلیفه» است. ضمن آن که تعبیر «نحن نسبح بحمدك و نقدرس لك» نشان می‌دهد که ملائکه فهمیدند که هدف هستی تسبیح و تقدیس است و از جمله حکمت‌های جعل خلیفه همین تسبیح و تقدیس حضرت حق می‌باشد. لذا این هم‌آبی‌ها نشان می‌دهد که خلیفه باید به این چهار وصف موجود در آیه متصف باشد.

در تفسیر اُطیب البیان آمده است: «در قول ملائکه «أَتَجْعَلُ فِيهَا أَلِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» گفته ملائکه از روی اعتراض نبوده و بلکه سؤال از وجه حکمت و مصلحت جعل خلیفه در زمین بوده است و گفته آنها سفک دم و افساد در زمین که نسبت بخلیفه داده‌اند غیبت و تهمت نبوده چون هنوز بشری روی زمین نبوده که بآنها تهمت زده شود بلکه کلام آنها ناظر به مقتضای طبیعت نوع بشر بوده است چنان که در کلام آنها «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» هم منظورشان تعریف و تمجید خودشان نبوده است چون مقتضای طبیعت ملائکه تسبیح و تقدیس الهی است و از جمله «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» معلوم می‌شود که علم ملائکه فقط به ظاهر بوده و علم به باطن اشیاء نداشته‌اند و روی همین اصل سؤال کردند که بر حسب ظاهر موجودی که در زمین می‌آفرینی مقتضای طبیعت او سفک دماء و افساد است و خدا در جواب آنها می‌فرماید که شما فقط بظاهر امر عالمید و آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۵۰۳).

لازم به ذکر است که سفک و افسادکنندگان در قرآن با واژه‌ی دیگری از همین ریشه مشخص شده‌اند و آن واژه‌ی «خَلْف» است. قرائن دالّ بر آن آیات زیر است:

۱. «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا»

(مریم/۵۹).

«خَلْف» در این آیه با ضایع کنندگان نماز و تابعان شهوات هم‌نشین شده است و حکایت از آن دارد که این جانشینان افراد صالحی نیستند و اضعاء کنندگان صلاه و تابعین شهوات محسوب می‌شوند.

۲. «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأُذْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُ الَّذِي أَخَذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَاللَّذَائِرُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (اعراف/۱۶۹).

اهل لغت گفته‌اند: خلف (بر وزن فلس) بفتح اول و سکون دوّم وصف است بمعنی جانشین بد و آخر مانده بد، مثل «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأُذْنَى» (اعراف/۱۶۹) و «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» (مریم/۵۹) (نک: قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۸۴).

ب) دومین آیه مشتمل بر واژه «خليفة» این آیه است: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص/۲۶).

از «... فاحکم بین الناس» به دست می‌آید که هدف از جعل خلیفه، حکم کردن بین مردم است، آن هم با هم‌نشینی حکم به «حق»، «عدم اتباع هوی»، «اتخاذ سبیل الهی و گمراه نشدن» و «معاذباوری» که از جمله مؤلفه‌های معناساز در خلیفه است.

در آیه حضرت داوود به عنوان خلیفه معرفی شده است که در زمره انبیاء به شمار می‌آید و در زمین به نمایندگی از حق تعالی در بین مردم داوری می‌کند تا در حد ظرفیت و توان خود، اسم «هو الحاكم» را - که یکی از اسمای حق تعالی است و در برخی از آیات مانند آیه «إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ» (غافر/۴۸)؛ همانا خداوند بین بندگان حکم خواهد کرد - به آن اشاره شده است، تحقق می‌بخشد (نک: نجارزادگان، ۱۳۹۲ش، ص ۱۰) و با عدم پیروی از هوی و هوس و در نتیجه عدم اضلال از راه خداوند هم‌نشین شده است. بنابراین با توجه به آیات ۳۰-۳۴ بقره و این آیه، خلیفه تجلی و مظهر اسماء الهی و معصوم از گناه و خطا است.

۳-۲- خلائیف

نخستین ساخت جمع اسم خلیفه، «خَلَائِفَ» است (انعام / ۱۶۵؛ یونس / ۱۴ و ۷۳؛ فاطر / ۳۹). مهمترین آیات مشتمل بر این واژه عبارتند از:

الف) «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا» (فاطر / ۳۹).

ب) «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» (انعام / ۱۶۵).

عده‌ای در مورد این آیات قایل به نوعی تفصیل شده و معتقدند که خداوند متعال در تمام مواردی که سخن از جانشینی قومی برای قوم دیگر به میان آورده، مقصود خود را به صراحت با واژگانی چون «بعد» یا «بعدهم» و مانند آن روشن ساخته است از جمله در آیه ۱۴ سوره یونس که می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» بنابراین در مواردی که چنین تعبیری در آیات وجود ندارد این نظریه تقویت می‌شود که این آیات از جانشینی و خلافت انسان‌ها برای خداوند حکایت دارد (فاریاب، ۱۳۹۱ش، ص ۱۱۲). در این برداشت، اطلاق و یا وجود قید در آیه، سبب تفاوت در متعلق «خلائیف» شده است. این در حالی است که وجود آیاتی مثل ۱۴ یونس قرینه‌ای است بر نوع جانشینی موجود در دیگر آیات با همان ساختار ترکیبی؛ به این معنا که وجود قید «بعد»، «من بعد» و امثالهم در این آیات اشاره دارد که «خلائیف» در این آیات عام است و شامل دو نوع جانشینی می‌شود هم سنت جانشینی عام یعنی جانشینی نوع انسان از انسان، که لازمه تداوم حیات بشری در عالم است، و هم جانشینی از خداوند؛ چرا که به دلیل وجود عبارت «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» و فاعلیت خداوند در آیه ۱۶۵ سوره انعام، نظام جانشینی در این آیات دارای درجاتی است و بالاترین درجه آن همان است که در سوره بقره آیه ۳۰ آمده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ۳۰)؛ در این آیه به دلیل انتساب مستقیم جعل خلیفه به خداوند و با توجه به سیاق آیات بعد آن، خلیفه مذکور به دلیل ویژگی‌هایی چون معصوم بودن، مظهر اسماء الهی بودن علاوه بر جانشینی عام در نظام عالم، دارای نوعی جانشینی خاص از خداوند هستند که همان مقام ولایت خواهد بود و به

واسطه این مقام ملائکه ملزم به سجده کردن بر او می‌شوند. با این توضیحات، رابطه خلافت و خلیفه، عام و خاص به شمار می‌آید. پس مهمترین مؤلفه‌های معنایی این آیات به قرار زیر می‌باشند:

الف) منکر نظام جانشینی و جعل از جانب خدا در زمین، کفر عملی دارد.

ب) در نظام خلافت همه یکسان نیستند و خلافت امری ذومراتب و دارای درجات است (جوادی آملی، ۱۳۷۶ ش، ج ۶، صص ۱۳۸-۱۳۹). عده‌ای تنها سنت استخلاف طبیعی خداوند در زمین شامل حال آنها می‌شود و عده‌ای دیگر با قابلیت‌های ویژه‌ای که دارند، خلافت ویژه خداوند را به دست می‌آورند.

ج) نظام خلافت و جعل خلافت زمین، برای ابتلاء و آزمایش انسانهاست: «لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»؛ در این بخش از آیه، «مَا آتَاكُمْ» مؤلفه معنا ساز مهمی است. اولاً نشان از جعل و انتصاب دارد، ثانیاً اینکه خلیفه صاحب پیام الهی است. لذا باید معجزه داشته باشند تا مردم بپذیرند که پیام او از جانب خداست.

۳-۳- خُلَفَاء

دومین ساخت جمع واژه «خلیفه»، «خُلَفَاء» (نمل آیه ۶۲ / اعراف آیه ۶۹ و ۷۴) است. مهمترین آیات مشتمل بر این واژه عبارتند از:

الف) «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ» (نمل/ ۶۲).

با توجه به این آیه، تصرف در زمین یکی دیگر از ویژگی‌های خلیفه محسوب می‌شود. علامه در تفسیر «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» فرموده است: «آنچه از سیاق استفاده می‌شود این است که مراد از «خلافت»، خلافت زمینی باشد که خدا آن را برای انسانها قرار داده، تا با آن خلافت در زمین و هر چه مخلوق زمینی است به هر طوری که خواستند تصرف کنند هم چنان که درباره این خلافت فرمود: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۵، ص ۵۴۸).

ب) «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَرَادَّكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

(اعراف/۶۹)

ج) «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (اعراف/۷۴).

در دو آیه سوره اعراف که خطاب آیه به قوم عاد و ثمود است، مسئله جانشینی آنها را بعد از قوم حضرت نوح(ع) و حضرت عاد(ع) بازگو کرده است و قید «مِنْ بَعْدِ»، مقصود از خلافت و جانشینی در این آیات را آمدن افرادی پس از افراد دیگر است، محرز می‌گرداند. اما در آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...» (نمل/۶۲) اطلاق وجود دارد. بنابراین می‌توانیم از مؤلفه‌های معنایی آن در راستای بررسی «خلیفه الهی» بهره ببریم. همنشینی خلیفه با اجابت مضطر و کشف سوء- که از ویژگی‌های خداوند است- چنین می‌نمایاند که یکی از کارهای خلیفه، اجابت در رفع اضطرار و کشف سوء است و ناشی از ولایت داشتن خلیفه بر خلق و حجت خدا بودن است. ولایت، خواه تکوینی یا تشریحی، مانند سایر اوصاف خداوند، تنها از آن اوست و هیچ کس در آن شریک نیست، چون نظام تکوین و تشریح همه به دست خدای سبحان است. لیکن چون «ولئ» از اسماء فعلی خداوند است، مظهر طلب می‌کند... (جوادی آملی، ۱۳۸۵ش، ص ۴۳۱). پس خلیفه الهی به دلیل مظهریت اسماء فعلی خداوند، ولایت دارد.

آیت الله حائری می‌فرماید: «قدر متیقن از دلالت آیه شریفه به حسب ظاهر، این است که این خلیفه و جانشین، همان قدرت و توانائی الهی را یازنه و أعطائه و قیومیت، تا حدی که دخالت در تکمیل نفوس مستعده دارد، دارا می‌باشد و در هر عصری به مصالح بندگان خدا قیام می‌کند، چه ظاهر باشد و حکومت ظاهری داشته باشد یا ظاهر باشد بدون حکومت یا آنکه از انظار نوع مردم غایب باشد» (حائری، ۱۳۷۵، ص ۱۹).

۴- مؤلفه‌های معنایی «خلیفه» در ساخت فعلی آن

ماده «خلف» با ساخت فعلی و معنای جانشینی، به دو صورت ماضی «اسْتَخْلَفَ» و مضارع آن «يَسْتَخْلِفُ» در قرآن آمده است (نک: نور آیه ۵۵ / اعراف آیات ۱۲۸ - ۱۲۹/انعام آیه ۱۳۳/هود آیه ۵۷). البته در یک مورد هم به صورت ساخت اسمی «مُسْتَخْلَفِينَ» (حدید/۷) دیده می‌شود. آیات مشتمل بر این تعابیر عبارتند از:

الف) «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور/۵۵).

در این آیه، استخلاف وعده‌ای الهی بیان شده است: «کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ»، تعبیر به «وعده الهی» و تأکید وعده با شاهد آوردن از اتمهای قبلی، نشانه سنت بودن این ساز و کار در تاریخ جوامع است. وجود صفاتی چون ایمان و عمل صالح برای احراز مقام استخلاف در زمین آن هم با استقرار تمکین دین مورد پسند الهی در سایه امنیت و آرامش و در پی آن ذکر هدف «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» نشان از آن دارد که اولاً این سنت، استخلاف طبیعی خداوند در زمین نیست چرا که استخلاف طبیعی شامل تک تک افراد بشر می‌شود در حالیکه در این آیه مختص مؤمنین و صالحین است و تبعیضیه بودن «مِن» در «مِنكُمْ» این مطلب را تأیید می‌کند. ثانیاً، نوعی وجه اشتراک را با آیه ۳۰ بقره برقرار می‌سازد که عبادت خداوند که در این آیه هدف این استخلاف معرفی شده است، همان تسبیح و تقدیس الهی در آیه ۳۰ بقره است. پس استخلاف در این آیه علاوه بر اینکه می‌تواند تداعی گر معنای جعل باشد، نظریه انتصاب آن به وسیله خداوند را نیز تقویت می‌کند. در تفاسیر آمده است: «... در جمله «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» کلمه «مِن» تبعیضی خواهد بود نه بیانی، و خطاب در آن، به عموم مسلمین است که در میان آنان، هم منافق هست و هم مؤمن، و مؤمنین ایشان نیز دو طایفه‌اند، یکی کسانی که عمل صالح می‌کنند، و گروه دیگر آنان که عمل صالح ندارند، ولی وعده‌ای که در آن آمده مخصوص کسانی است که هم ایمان داشته باشند و هم اعمالشان صالح باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۴، ص ۵۲۸).

ب) «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» * قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (اعراف/۱۲۸ - ۱۲۹).

این آیه بیانگر آن است که استخلاف در زمین، همان ارث بردن زمین از خداوند است که به قرینه «مَنْ يَشَاءُ» برگزیدگی و خواست الهی، به قرینه «مِن عِبَادِهِ» عبودیت و به

قرینه «العاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» تقوا از شروط اصلی آن می‌باشد که در خود قرآن مصداق این وارثان بندگان صالح خداوند معرفی شده است: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْتُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» (انبیاء/۱۰۵) در تعداد زیادی از آیات قرینه مصادیق «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» انبیاء معرفی شده‌اند. از جمله؛ در آیه ۸۵ انعام، زکریا، یحیی، عیسی و الیاس؛^۱ در آیه ۷۲ انبیاء و ۲۷ عنکبوت، اسحاق و یعقوب؛^۲ در ۱۳۰ بقره، ابراهیم؛^۳ در ۸۵-۸۶ انبیاء، اسماعیل، ادريس و ذالکفل؛^۴ در ۷۴-۷۵ انبیاء، لوط؛^۵ در ۲۷ قصص، حضرت شعيب (ع)؛^۶ در ۱۰۰ و ۱۱۲ صافات، اسحاق؛^۷ در ۵۰ قلم، حضرت محمد (ص)؛^۸ در ۴۶ آل عمران، عیسی (ع)؛^۹ در ۳۹ آل عمران، یحیی^{۱۰} از صالحین معرفی شده‌اند. پس استخلاف همان انتصاب الهی است که به قرینه «مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و «عَسَىٰ رَبُّكُمْ» رابطه مستقیمی با خواست و اراده الهی دارد.

۵- همنشین‌های «خلیفه» در قرآن

لازم به ذکر است آن دسته از واژگان همنشین، اهمیت بیشتری دارند که از بسامد بالایی در همنشینی با واژه محوری برخوردار باشند؛ از این رو واژگان همنشین اصلی

۱. «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»
۲. «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» / «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»
۳. «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اضْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»
۴. «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ»
۵. «وَلَوْ لَمْ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرِيظَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سُوءِ فَاسِقِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»
۶. «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَلَيْكَ سَجْدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»
۷. «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» / «وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ»
۸. «فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»
۹. «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ»
۱۰. «فَتَادَّهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ»

کشف شده در این مرحله، مبنای گام‌های بعدی قرار می‌گیرد. بنابراین واژگان با بسامد کاربرد بالا در اولویت هستند و از این رو واژگانی که تعداد کاربرد آنها محدود است، کنار گذاشته می‌شوند و در نهایت، نتیجه این مرحله کشف واژگان جانشین از بین پربسامدترین واژگان هم‌نشین مرتبط با معنای مورد نظر است که می‌توان با تطبیق هم‌نشین‌های واژگان جانشین با هم‌نشین‌های واژه محوری، موارد اشتراک و افتراق را به دست آورده و از این طریق مؤلفه‌های معنایی واژه محوری برشمرد.

بر طبق بررسی آماری، پربسامدترین مفاهیم هم‌نشین‌های ماده «خلف» به معنای جانشینی به قرار ذیل است: «جعل» ده بار، «الارض» به صورت «فی الارض» هفت بار و دو بار به صورت مضاف الیه «خلائف» و «خلفاء»؛ بقیه هم‌نشین‌ها بسامد پایینی دارند و قابل ملاحظه نیستند. بنابراین «جعل» و «الارض» به عنوان دو تا از هم‌نشین‌های «خليفة» با بسامد بالا انتخاب می‌شوند. این دو واژه که دارای ارتباط معنایی - نحوی یا مکملی^۱ با خلیفه‌اند، به دلیل اینکه می‌توانند به کشف مؤلفه‌های معنایی بیانجامند، به عنوان پربسامدترین واژگان هم‌نشین اصلی و مرتبط با «خليفة» برگزیده می‌شوند.

۵-۱- ماده «جعل» در ساخت فعلی و اسمی

«جعل» یکی از مهمترین واژه‌هائی است که با «خليفة» و دیگر مشتقاتش در قرآن هم‌نشین شده است. واژه «جعل» ۳۴۶ بار در قالب‌های مختلف، در قرآن کریم به کار رفته است. ۶ بار به صورت اسم فاعل (جاعل)، ۲۳۵ بار به صورت فعل ماضی، ۸۳ بار به صیغه فعل مضارع و ۲۲ بار هم به شکل فعل امر، که از این موارد - در آیاتی که مشتقات «خلف» صریح در معنای جانشینی هستند - در ۱۲ مورد به عنوان یکی از هم‌نشین‌های مرتبط با ماده «خلف» همراه شده است (ر.ک: بقره/۳۰؛ ص/۲۶؛ انعام/۱۶۵؛ یونس/۱۴ و ۷۳؛ فاطر/۳۹؛ اعراف/۶۹ و ۷۴؛ نمل/۶۲؛ حدید/۷؛ فرقان/۶۲؛ زخرف/۶۰) و جز در یک مورد (زخرف/۶۰) بقیه موارد جعل به صورت دو مفعولی و مشتقات «خلف» مفعول دوم آن است. با توجه به کثرت موارد «جعل» در قرآن بررسی تمام این موارد در این تحقیق امکان پذیر

۱. «رابطه مکملی» بین دو واژه، براساس ساختار نحوی است، مانند ارتباطی که بین «فعل» و دیگر اعضای جمله فعلیه از قبیل «مبتدا و خبر»، «مضاف و مضاف الیه» و ... وجود دارد.

نیست. بنابراین از آنجا که این پژوهش در راستای تحلیل مفهوم «خلیفه الهی» می‌باشد، مهمترین مؤلفه‌های معنایی «جعل» در قرآن با انتساب به خداوند به این شرح است:

جعل انبیاء و ائمه در راستای هدایت است (إسراء/۲؛ انبیاء/۷۳؛ سجده/۲۴ و ۲۳؛ انعام/۹۷؛ شوری/۵۲؛ حدید/۲۶)؛ جعل الهی، احراز عهدِ خداوند پس از ابتلاء و امتحان است (بقره/۱۲۴)؛ جعل خداوند مشروط به صبر و یقین است (سجده/۲۴)؛ به جا‌علان بر امر هدایت، کارهای نیک، اقامه نماز و دادن زکات وحی می‌شود (انبیاء/۷۳)؛ جعل امری منوط بر خواست و اراده الهی است. در ۲۱ مورد از آیات قرآن ماده «جعل» و «شاء» همنشین شده‌اند (آل عمران/۱۷۶؛ انعام/۳۹ و ۱۰۷؛ مائده/۴۸؛ نحل/۹۳؛ هود/۱۱۸؛ فرقان/۱۰ و ۴۵؛ شوری/۸ و ۵۰ و ۵۲؛ واقعه/۶۵ و ۷۰)؛ نبوت، رسالت، شریعت و منهج، کتاب و قرار دادن در زمره صالحین همگی به جعل الهی است (مائده/۴۸؛ مریم/۳۰ و ۴۹؛ قصص/۷؛ حدید/۲۶؛ عنکبوت/۲۷)؛ قرار دادن پیامبران بر شریعت به جعل الهی است (جاثیه/۱۸)؛ کسانی که به عنوان ائمه در زمین قرار داده می‌شوند می‌توانند وارث در زمین نیز باشند (قصص/۵)؛ جعل انبیاء از نعمت‌های الهی بر بشر است (مائده/۲۰)؛ جعل رسالت الهی منوط به علم خداوند است (انعام/۱۲۴)؛ جعل الهی، بعد از خلق است (اعراف/۱۸۹؛ انعام/۱؛ نحل/۸۱؛ کهف/۴۸؛ فرقان/۵۴؛ روم/۲۱ و ۵۴؛ فاطر/۱۱؛ زمر/۶؛ فصلت/۹؛ زخرف/۱۲ و ۱۹؛ حجرات/۱۳؛ انسان/۲).

۵-۲- «الارض» در ساخت اسمی

واژه «الارض» همنشین دیگر ماده «خلف» است. این واژه ۴۲۵ بار در قرآن کریم به کار رفته است که تمامی این موارد به صورت مفرد ذکر شده است و در تمام این موارد با الف و لام آمده که ظهور در استغراق دارد، در نتیجه شامل کلّ کره زمین می‌شود. در ۴۵ بار با همنشینی «السّماء» و در ۱۷۹ مرتبه با واژه «السّماوات» همنشین شده است.

۶- مؤلفه‌های معنایی «خلیفه» با توجه به همنشین‌های آن

- جعل به معنای خلق اشیاء نیست بلکه ناظر بر خصوصیات و لوازم و حالات آنهاست (اعراف/۱۸۹؛ انعام/۱؛ نحل/۸۱؛ کهف/۴۸؛ فرقان/۵۴؛ روم/۲۱ و ۵۴؛ فاطر/۱۱؛ زمر/۶؛ فصلت/۹؛ زخرف/۱۲ و ۱۹؛ حجرات/۱۳؛ انسان/۲).

- تمامی جعلیات الهی در امور مربوط به تشریح و تکوین همگی به خواست و اراده الهی است.

- از جمله جعلیات الهی، جعل تعدادی از انبیاء به مقام «امام» (بقره/۱۲۴) است که در آیاتی هم به صورت جمع «ائمه» (انبیاء/۷۳) آمده است و به قرینه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده/۲۴) این مقام شامل تمام انبیاء نمی‌شود. بنابراین مقام امامت نیز به خواست و اراده الهی تعیین می‌شود.

- امامت، عهد الهی است که منوط به ظالم نبودن است و مبتنی بر ابتلاء و آزمایش است (بقره/۱۲۴).

- در قرآن هم انبیاء وارث زمین نام برده شده‌اند و هم ائمه (اعراف/۱۲۸ - ۱۲۹ و انبیاء/۱۰۵؛ قصص/۵).

- خداوند در قرآن ائمه را وارثین زمین و کسانی نام می‌برد که هدایت به امر می‌کنند (انبیاء/۷۳؛ سجده/۲۳ و ۲۴) ولی در مورد انبیاء جعل، بر شریعت به امر قرار گرفته است (جائیه/۱۸).

همانگونه که از پاره‌ای از مؤلفه‌ها و اسم فاعلی «جاعل» در «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» به دست آمد جعل خلافت در زمین امری همیشگی و موروثی است. انسان، جانشین دائمی خداوند در زمین است؛ زیرا کلمه «جاعل» اسم فاعل و رمز تداوم است (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۸۹). اما این جانشینی برای هر انسانی نیست و مختص انسان‌های کامل است. خلیفه کامل کسی است که مظهر همه شؤون مستخلف‌عنه باشد و چون انسان کامل خلیفه خداست و خداوند واحد است، خلیفه کامل نیز در هر عصر یگانه خواهد بود و اگر خلفای دیگر معاصر او بودند، حتما تحت الولاية خلافت مطلقه او قرار دارند و گرنه همه آنها خلیفه ناقص بوده، هیچ یک خلیفه کامل نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۲۲۱).

۷- مطالعات فرامتنی امامت در کلام شیعه

آخرین گام در معناشناسی مفاهیم قرآنی، مطالعات فرامتنی است. به منظور درک دقیق‌تر مفاهیم قرآنی، لازم است مطالعات فرامتنی نیز انجام شود. درک دقیق جهان بینی

واژه و مفهوم قرآنی به این نیاز دارد که مطالعات فرامتنی، جهان بینی واژه در زمان نزول با جهان بینی همین واژه در دوره های اسلامی مقایسه گردد. لذا بررسی معنای توسعه یافته در خلال فهم تاریخی و در زمانی قرآن و دیدن کلیت قرآن لازم است و نگاه جزئی نگر به یک بخش خاص یا آیه‌ای از قرآن بدون در نظر گرفتن بافتار و سیاق آیات، امری مذموم است.

بنابراین، در پژوهش‌های معناشناسی و یا مصطلح پژوهی قرآنی، در نظر داشتن دانش-ها و تخصص‌های مرتبط با حوزه مطالعاتی ضروری است و در این پژوهش در نظر داشتن اندیشه‌های کلامی شیعه در مقوله امامت، موضوعیت دارد.

امامت، از اصول دین و ارکان مهم اعتقادی مذهب تشیع است. ریشه‌ی این دیدگاه، این است که از نظر شیعه، نصب و تعیین امام، از شئون خداوند است و در تعیین امام، به «انتصاب» قائل است، ولی مذاهب دیگر، نصب و تعیین امام را از شئون و وظایف مکلفان می‌دانند و در تعیین امام، به «انتخاب» معتقد هستند. آنها امامت را مقتضای حکمت و لطف خداوند می‌دانند و بر این اساس، آن را بر خداوند واجب می‌شمارند. خواجه نصیرالدین در این باره گفته است: «الامامیة یقولون: «نصب الامام لطف؛ لانه یقرب من الطاعة و یبعد عن المعصیة واللطف واجب علی الله تعالی» (طوسی، ۱۳۵۹، ص ۴۰۷) امامیه می‌گویند: «نصب امام، لطف است؛ زیرا، مردم را به طاعت نزدیک می‌کند و از معصیت دور می‌سازد و لطف بر خداوند واجب است». این باور باعث شده است تا در کتاب‌های کلامی شیعه، امامت بلافاصله بعد از نبوت مورد بررسی قرار گرفته است. متکلمان شیعی در تعریف امام و امامت بیاناتی به صورت زیر آورده‌اند؛

- خواجه نصیرالدین طوسی آن را اینگونه تعریف می‌کند: «الامام هو الانسان الذی له الریاسة العامه فی الدین و الدنیا بالاصاله فی دار التکلیف» (طوسی، ۱۳۵۹، ص ۴۲۶)؛ امام کسی است که اصالتاً از طرف خداوند دارای ریاست عام باشد هم در امور دینی و هم در امور دنیوی.

- شیخ مفید، امامت را ویژگی می‌داند که لازمه آن، اطاعت و اقتدا است: «امامت به معنای تقدم در چیزی است که موجب اطاعت از صاحب آن و اقتدا به او در آنچه تقدم

دارد، است» (مفید، ۱۴۱۲ق، ج ۸، صص ۲۷-۲۹؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۲۴).
سید مرتضی امامت را ریاستی عام و فراگیر می‌داند که شامل همه امور دینی می‌شود:
«الامامه رئاسه عامه فی الدین بالاصاله لا بالنیابه عن من هو فی دار التکلیف» (سید مرتضی،
۱۴۱۱ق، ص ۴۲۹).

باور کلامی شیعه بر این است که خلیفه‌الله در قرآن پس از انبیاء، امام است و رابطه
منطقی بین این دو مقوله تساوی است: «أنه (الإمامه) تلو النبوه ... فکلاهما من أصول الدین»؛
(بهبهانی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۱۳) به درستی که امامت در ردیف نبوت است... هر دو از اصول
دین‌اند. ملا محمد مهدی نراقی پس از تعریف امامت می‌نویسد: «امامت هم رتبه نبوت
است، با این تفاوت که پیامبر مؤسس است و امام نایب، اما اختیارات ایشان یکسان است»
(نراقی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۲۸). امامت در اندیشه‌ی شیعه همتای نبوت و در امتداد آن
است (حسینی تهرانی، ۱۳۶۵ش، ص ۶۷۳) و در بُعد ولایت، امامت مقامی فراتر از مقام نبوت
و رسالت است (ر.ک: نجارزادگان، ۱۳۹۰ش، صص ۸۱-۹۰). برای بررسی آنچه گفته شد،
لازم است ارکان اصلی امامت را استخراج می‌کنیم و سپس با استفاده از مؤلفه‌های معنایی
به دست آمده در بخش‌های پیشین، تحلیل تطبیقی امام و خلیفه را انجام می‌دهیم.

۸- مؤلفه‌های معنایی امام

از بررسی مؤلفه‌های معنایی خلیفه در قرآن و در نظر داشتن هم‌نشینی‌های دارای بسامد
بالا این نتیجه حاصل شد که تمامی جعلیات الهی در امور مربوط به تشریح و تکوین همگی
به اراده الهی است و وجود صفاتی چون ایمان، عمل صالح و علم برای احراز مقام
استخلاف لازم است. در ادامه به بررسی مؤلفه‌های معنایی امام به منظور تطبیق مفهوم خلیفه
و امام می‌پردازیم.

۸-۱- نصب و تعیین الهی

در دیدگاه کلامی شیعه، تعیین و نصب امام اختصاص به خداوند دارد (حلی، ۱۳۷۴،
ص ۱۲۴؛ و نیز رک: فیاض، ۱۳۸۳، ص ۴۶۱-۴۶۲؛ نراقی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷). شیخ صدوق با
استناد به آیه ۳۰ بقره می‌نویسد:

«در سخن خدای تعالی که فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جاعل» که با

تنوین ذکر شده، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف نموده است و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ» (ص/۷۱) آنجا نیز خالق را تنوین داده و خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لا غیر. و کسی که ادعا می‌کند که او امام را برمی‌گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود، زیرا هر دوی آنها در امکان واحدی است و وجه دیگر آن این است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند، تا آن که خداوند، خود متصدی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامه خلافتش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می‌فرماید: «... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء/ ۲۶-۲۷) و نیز می‌فرماید: «... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم/ ۶) در این صورت انسان با همه بی‌خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیتی می‌تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حج و غیره را بنگرید؛ آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم وا گذاشته است؟ مسلماً در این احکام مردم حق اختیار و انتخاب ندارند، پس چگونه مسئله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم وا گذاشته است» (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۹).

در فرآیند مصطلح‌پژوهی «خلیفه»، خلیفه جعل و انتصاب الهی بود. آیات «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ ۳۰) و «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (ص/ ۲۶) به صورت مستقیم و آیات استخلاف فی الارض به قرینه «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ...» به صورت غیر مستقیم حکایت از این واقعیت داشت. با توجه به همنشین‌های «خلیفه»، آشکار است امامت نیز مقامی است که به جعل مستقیم از سوی خداوند تعیین و نصب می‌شود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/ ۱۲۴) با این توضیح جعل امامت؛ اولاً: در راستای هدایت به امر الهی است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...» (انبیاء/ ۷۳).

ثانیاً؛ مشروط به صبر و یقین است: «... لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده/۲۴).
ثالثاً؛ پس از ابتلا و امتحان الهی است: «إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴).

۸-۲- عصمت

یکی دیگر از شرایط ذکر شده برای «امام»، عصمت است. این ویژگی برای «امام» به صورت امری واجب معرفی شده است، به صورت بدیهی هر عالمی از علمای امامیه، این اعتقاد را دارد که واجب است امام معصوم و منصوص باشد؛ اگر چه تمام قایلان آن با اسم و نسب، مشخص نباشد. (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۶۸). بنابراین بر هر مکلفی واجب است که امام زمانش را بشناسد و اعتقاد به امامت و وجوب اطاعت از او را داشته باشد، و نیز واجب است که اعتقاد داشته باشد که امام، همانند انبیاء، معصوم و انسان کامل هستند» (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ص ۳۲).

شیخ صدوق که از قدیمی‌ترین دانشمندان شیعه است درباره عصمت ائمه (ع) می‌نویسد: «اعتقاد ما (شیعیان) در باره ائمه (علیهم السلام) این است که امامان اهل بیت همان «اولی الامر»ی هستند که خداوند دستور به اطاعت از آن‌ها را داده است، همچنین ما اعتقاد داریم که ایشان از هر گونه خطا و لغزش معصومند و کسانی هستند که خداوند هر گونه پلیدی را از آن‌ها زدوده و پاک و پاکیزه کرده است. آن‌ها دارای معجزه و دلیل و امان اهل زمین هستند؛ همان طوری که ستارگان امان اهل آسمانند» (صدوق، ۱۴۱۴ الف، ص ۹۴).
بنابراین، انبیاء، رسولان، ائمه از هر گونه پلیدی معصوم و پاک هستند. آنان گناهی، چه کبیره و چه صغیره انجام نمی‌دهند، هرگز از دستوراتی که خداوند به آن‌ها داده است سرپیچی نکرده و تمام فرامین را انجام داده‌اند (صدوق، ۱۴۱۴ ب، ص ۹۶).

شیخ صدوق برای عصمت خلیفه الله چنین استدلال می‌کند:

«همیشه وضع خلیفه به حال مستخلف (خلیفه‌گذار) دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه‌اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می‌دانند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می‌نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاب می‌کند و خلیفه جز معصوم

نتواند بود» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵) و «در آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، معنایی وجود دارد که خداوند جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی‌سازد، تا از خیانت بر کنار باشد، چون اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ این در حالی است که می‌فرماید: «... أَنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» (یوسف/۵۲) و به پیامبرش فرموده: «... وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» (نساء/۱۰۵) پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می‌کند، خود مرتکب شود (همان، ص ۱۱).

علامه حلی نیز براساس آیه «قَالُوا أَنْجَعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» فساد و خونریزی مذکور را درباره حضرت آدم(ع) دانسته و با دفاع از عصمت وی و نیز با اشاره به این مطلب که وجود غیر معصوم همان‌طور که ملائکه پنداشتند، مشتمل بر مفسده بوده، تحکیم و تمکین غیر معصوم را بدون معصوم امری دانسته که صدورش از خداوند محال است بر این اساس تحکیم غیر معصوم را ممتنع دانسته است (حلی، ۱۴۰۹، ص ۷۳-۷۴).

بنابراین، عدم سفک و افساد در آیه ۳۰ بقره و عدم تبعیت از هوی و هوس در آیه ۲۶ سوره «ص» به عنوان صفات کلیدی برای استنباط یک ویژگی مهم در خلیفه مطرح شد. همچنین به دست می‌آید که مقام خلافت در زمین مختص افراد با ایمان و دارای عمل صالح «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»، برگزیده خداوند و متصف به تقوا است «مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». متصدیان این مقام جزو بندگان صالح خدا به شمار می‌روند که انبیاء به عنوان مصادیق بارز آن در قرآن معرفی شده‌اند و بنابه اعتقاد شیعه انبیاء همگی معصوم هستند. در واقع خداوند پاسخ به ملائکه را که در مورد خلیفه سوال کردند: «أَنْجَعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» در جواب حضرت ابراهیم(ع) که در مورد مقام امامت برای ذریه‌اش پرسیدند قرار داده است: «لَا يَنْتَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». قرینه بر این استدلال آن است که خداوند نفرمود: «امامت به ظالمین نمی‌رسد» بلکه فرمود: «عهدی» و عهد خداوند هم شامل مقام نبوت می‌شود و هم مقام امامت، پس دارندگان عهد خداوند، نه سفک و افساد می‌کند و نه مرتکب ظلمی خواهد شد و نه تابع هوی و هوس هستند و در نتیجه معصوم هستند.

۸-۳- علم

یکی دیگر از ویژگی‌های امام در تفکر شیعی، علم است. «امامیه، اتفاق نظر دارند، بر اینکه امام باید معصوم و آگاه به تمام علوم و دانش دین باشد، و در فضل به کمال رسیده باشد» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ الف، ص ۳۹).

«کمال ائمه (ع) در همه حالات آنان به عنوان حجّت‌های خداوند، بر انسان‌ها یقینی و قطعی است؛ در خبر آمده است پیامبر و ائمه از اهل بیت او حجّت‌های الهی‌اند از زمانی که خداوند عقل آنان را کامل تر نمود تا وقتی که به لقای الهی پیوسته‌اند و پیش از آن که تکلیف الهی به آنان متوجه شود نقص و جهل نبوده است و آنان از حیث دارا بودن کمال در صغر و کبر سن، و پیش از بلوغ، همانند حضرت عیسی و یحیی بوده‌اند؛ و این جهت در مورد آنان امری نیست که از دید عقل تجویز نشود، و مورد انکار آن قرار گیرد» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ ب، ص ۱۲۹-۱۳۰).

در ادامه می‌گوید:

بر اساس مصطلح پژوهی خلیفه، هم‌آیی جعل با تعلیم اَسْمَاء و علم حضرت آدم (ع) به تمام اَسْمَاء الهی «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» در آیه ۳۰ و ۳۱ بقره و حکم کردن حضرت داود (ع) بین مردم به حق همگی دال بر همراهی صفت علم با مقام خلافت در زمین است. بنابراین «علم»، از ویژگی‌های تردیدناپذیر خلیفه محسوب می‌شود و همین صفت حجت را بر ملائکه در اطاعت فرمان حق مبنی بر سجده بر حضرت آدم (ع) تمام کرد.

نتیجه‌گیری

بررسی آیات مشتمل بر واژه «خلیفه» و مشتقات آن براساس قراین همنشینی و کشف مؤلفه‌های معنا ساز، انعطاف جالبی را برای تطبیق دو مقام «نبوت» و «امامت» بر مقام خلیفه الهی ایجاد کرد علاوه بر اینکه منجر به کشف مراتب معنایی واژه «خلیفه» شد. به این صورت که امر خلافت که بین مردم، همراه با تعقب، بعدیت و تأخر زمانی است در جانشینی انسان از سوی خداوند، تأخر کیفی بوده و مشتمل بر بالاترین مقامات ربّانی و روحانی است.

«جعل» و «الارض» به عنوان دو همنشین «خلیفه» با بسامد بالا دارای ارتباط معنایی - نحوی یا مکملی با خلیفه‌اند. از بررسی مؤلفه‌های معنایی خلیفه در قرآن و در نظر داشتن همنشین‌های این واژه، مشخص گردید که تمامی جعلیات الهی در امور مربوط به تشریح و تکوین به اراده الهی است و وجود صفاتی چون ایمان، عمل صالح و علم برای احراز مقام استخلاف لازم است. در فرآیند مصطلح‌پژوهی «خلیفه»، آیات «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ ۳۰) و «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (ص/ ۲۶) به صورت مستقیم و آیات استخلاف فی الارض به قرینه «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ...» به صورت غیرمستقیم حکایت از این واقعیت داشت.

براساس مصطلح‌پژوهی خلیفه، هم‌آیی جعل با تعلیم اَسْمَاء و علم حضرت آدم (ع) به تمام اَسْمَاء الهی «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و همراهی صفت علم با مقام خلافت در زمین، «علم»، از ویژگیهای تردیدناپذیر خلیفه محسوب می‌شود.

با توجه به نوع گفتمان خداوند و ملائکه در آیات ۳۰ تا ۳۴ بقره، دلیل انتساب مستقیم جعل خلیفه به خداوند، ویژگیهای چون معصوم بودن، مظهر اسماء الهی بودن علاوه بر جانشینی عام در نظام عالم، دارای نوعی جانشینی خاص از خداوند هستند که همان مقام ولایت خواهد بود.

فهرست منابع

قرآن

۱. ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۳۹۵ق)، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، تهران: اسلامیه.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۹۹۵م)، لسان‌العرب، بیروت: دار‌الاحیاء التراث العربی.
۳. ایزوتسو، توشیهیکو، «مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن»، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: قلم، ۱۳۶۰.
۴. البهبهانی، الوحید، (۱۴۱۷)، حاشیه مجمع‌الفائده و البرهان، تحقیق و نشر: مؤسسه‌العلامه‌المجدد الوحید البهبهانی.
۵. ثقفی تهرانی، محمد، (۱۳۹۸ق)، تفسیر روان‌جاوید، چاپ سوم، تهران: انتشارات برهان.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۵ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، صورت و سیرت انسان در قرآن، تنظیم و ویرایش: غلامعلی امین‌دین، قم: مرکز نشر اسراء.
۷. -----، (۱۳۷۶ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، سیره پیامبران (ع)، تنظیم و نگارش: علی‌اسلامی، قم: مرکز نشر اسراء.
۸. حائری، مرتضی، (۱۳۷۵ش)، خلافت در قرآن، مجله بینات، شماره ۱۱.
۹. حسینی تهرانی، سید هاشم، (۱۳۶۵ش)، توضیح‌المراد، تهران: انتشارات مفید.
۱۰. حلّی، جمال‌الدین، (۱۴۰۷ق)، کشف‌المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق حسن‌زاده آملی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۱. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۰۹ق)، الألفین فی إمامه امیرالمؤمنین علیه السلام، قم: انتشارات دارالهجره.
۱۲. -----، (۱۳۷۴ش)، باب‌حادی عشر، با شرح‌النافع یوم‌الحشر، مترجم: محمد علی حسینی شهرستانی، قم: دفتر نشر معارف اسلامی.
۱۳. خواجه نصیرالدین طوسی، (۱۳۵۹)، تلخیص‌المحصل، تحقیق: عبدالله نورانی، دانشگاه مکه-گین و دانشگاه تهران، سلسله دانش ایرانی.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین، (۱۴۱۶ق)، مفردات‌الفاظ‌القرآن، تحقیق: عدنان داوودی، بیروت: الدار الشامیه.
۱۵. سید مرتضی، ابوالقاسم علی بن‌الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم، (۱۴۰۵ق)،

رسائل المرتضی، تحقیق السید الاحمد الحسینی، اعداد: السید مهدی الرجائی، قم: دار القرآن الکریم.

۱۶. سید مرتضی، الموسوی البغدادی، (۱۴۱۱ق)، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق احمد حسینی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

۱۷. شفیح زاده، مرضیه و همکاران، (۱۳۹۳ش)، معناشناسی «کلمه» در قرآن کریم با تکیه بر روابط همنشینی و جانیشینی، نشریه پژوهش‌های قرآن و حدیث، شماره یکم، صفحات ۹۹-۱۳۰.

۱۸. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین، (۱۴۱۴ق)، الاعتقادات فی دین الإمامیه، تحقیق: عصام عبد السید، بیروت: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع، الطبعه: الثانيه، «الف».

۱۹. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۴۱۴ق)، الاعتقادات فی دین الإمامیه، تحقیق: عصام عبد السید، الطبعه: الثانيه، بیروت: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع، «ب».

۲۰. -----، (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: اسلامیه.

۲۱. شیخ مفید، محمد بن النعمان، (۱۴۱۴ق)، اوائل المقالات، تحقیق: شیخ ابراهیم انصاری، بیروت، دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع، «الف».

۲۲. -----، (۱۴۱۴ق)، تصحیح الاعتقاد، بیروت، دار المفید، «ب».

۲۳. -----، (۱۴۱۰ق)، المقنعه، الطبعه الثانيه، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین.

۲۴. -----، (۱۴۱۲ق)، مصنفات الشیخ المفید، تحقیق ابراهیم انصاری، قم، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید.

۲۵. طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تهران: انتشارات مرتضوی.

۲۶. طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸ش)، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام.

۲۷. غُضیمه، صالح، (۱۳۸۰ش)، معناشناسی واژگان قرآن، ترجمه سید حسین سیدی، چاپ اول، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

۲۸. فاریاب، محمد حسین، (۱۳۹۱ش)، خلافت انسان در قرآن، مجله معرفت، شماره ۱۷۳، ص ۱۰۷-۱۲۴.

۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت.

۳۰. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، (۱۳۸۳ش)، گوهر مراد، تهران: سایه.
۳۱. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۳۲. مسلم، مصطفی، (۱۹۸۹م)، مباحث فی التفسیرالموضوعی، چاپ اول، دارالقلم.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۳۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، (۱۳۷۴ش)، ترجمه تفسیر المیزان، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۵. نجارزادگان، فتح‌الله، (۱۳۹۰ش)، بررسی تطبیقی معناشناسی امام و مقام امامت از دیدگاه مفسران فریقین، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم - تهران، نشر سمت.
۳۶. نجارزادگان، فتح‌الله، بابائی گواری، سلمان، (۱۳۹۲ش)، «پیوند مفهوم خلیفه الله در قرآن با امامت از دیدگاه متکلمان فریقین»، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، سال دوم، شماره سوم، صص ۲۶-۷.
۳۷. نراقی، محمد مهدی، (۱۳۶۳ش)، انیس الموحدین، تهران: انتشارات الزهراء.
۳۸. -----، (۱۳۸۰ش)، انیس الموحدین، آموزش اصول الدین، پیام مهدی.